

خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در مرتعهای  
سبز مرا می‌خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می‌کند. جان مرا  
برمی‌گرداند و به خاطر نام خود به راه‌های عدالت هدایت می‌نماید. چون  
در وادی سایهٔ موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من  
هستی؛ عصا و چوبدستی تو مرا تسلی خواهد داد. سفرهای برای من به  
حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام  
لبریز شده است. هرآینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد  
بود و در خانهٔ خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالآباد.

